

سنخ‌شناسی مواجهه امام رضا (علیه‌السلام) با فرقه واقفه

* محمدرضا جواهری

** جواد شمسی

[تاریخ دریافت: ۹۵/۰۷/۲۶؛ تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۹/۱۵]

چکیده

جامعه شیعیان، در جریان انتشار خبر شهادت امام موسی کاظم(ع) با چهار واکنش متفاوت مواجه شد: گروه نخست بر این خبر صحنه گذاشت و قائل به امامت حضرت علی بن موسی الرضا(ع) شدند. در مقابل، برخی شهادت حضرت را انکار کردند و دسته‌ای دیگر علی‌رغم پذیرش این خبر، قائل به رجعت ایشان شده، دسته چهارم شکاکانه در میان ایستادند. وجه تشابه گروه دوم و سوم اعتقاد به ختم سلسله امامت در امام موسی کاظم(ع) و قول به «فائمه» و «مهدی» بودن ایشان است. در تاریخ از این دو گروه به نام واقفه یاد شده است. پیدایش واقفه معلول دو علت است: علت نخست شرایط فرهنگی و اعتقادی‌ای است که محیط مساعد برای ظهور این فرقه را فراهم آورد. فهم ناصواب از فعالیت‌های سیاسی امام کاظم(ع) و اخبار متناقض شهادت ایشان بعد دیگر علت نخست است. دومین علت پیدایش واقفه را می‌توان طمع‌ورزی مالی برخی وکلای امام دانست. در مواجهه با این دو علت، امام رضا(ع) از طریق «آگاهی‌بخشی به جامعه»، «مبارزه اجتماعی و عقیدتی»، «افشاگری» و برخی «خوارق عادات» به مبارزه با این فرقه پرداختند. جستار پیش‌رو شیوه‌های مذکور را به مدد منابع اصیل فرقه‌شناسی و کتب روایی کنکاش کرده است.

کلیدواژه‌ها: امام موسی کاظم(ع)، امام رضا(ع)، نهاد وکالت، واقفه، مهدویت.

مقدمه

بشارت رسول‌الله (ص) به ظهور حتمی مردی از فرزندانش که عدالت را در زمین گسترده خواهد کرد، در روایات فریقین به تواتر مشاهده می‌شود (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲/۵۱-۸۱).^۱ این دسته روایات ذهنیت عامه مسلمانان، به‌ویژه شیعیان را به زمانه‌ای معطوف می‌کند که در آن ظلم و ظالم سرنگون و جامعه‌ی اسلامی از چشمه‌سار عدالت سیراب خواهد شد. این زمینه، عطش مردم برای ظهور منجی را دوچندان می‌کند؛ به عبارت دیگر ظهور مهدی^ع علاوه بر جنبه اعتقادی، نوعی مبارزه‌طلبی سیاسی نیز دارد.

منجی‌گرایی، هسته اصلی شکل‌گیری بسیاری از فرق اسلامی - شیعی است. گزارش شده است که برای نخستین بار عبدالله بن سبا مُنکر شهادت حضرت علی (ع) شد؛ او می‌گفت: «علی [ع] کشته نشده، نمرده است و کشته نخواهد شد و نخواهد مرد تا هنگامی که عرب را به عصایش براند و زمین را پر از عدل و داد کند، آنچنان که پر از ظلم و جور شده است» (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۲۰؛ نوبختی، ۱۳۵۵: ۲۲). اگر مفاد این گزارش پذیرفته شود آنگاه باید پیروان عبدالله بن سبا را نخستین گروهی دانست که بر یکی از امامان شیعه «وقف» نمود. پس از آن فرّ ق دیگری مانند کیسانیه، باقریه، ناووسیه و سرانجام واقفه ذیل همین اندیشه ظهور کردند.

واقفه^۲ نام گروهی است که بر حضرت موسی کاظم (ع) توقف کرده، با انکار وفات یا قبول آن و قول به رجعت ایشان، حضرت را مهدی قائم معرفی کردند. این فرقه علی‌رغم عمر کوتاهش (حدوداً تا اوایل قرن ۴)،^۳ دست‌کم از دو جهت حائز اهمیت است؛ یکی پیوستن برخی شخصیت‌های طراز اول شیعی زمانه و دیگری توجه مجدد به مسئله مهدویت.

برخی زُعمای واقفه در زمره فقها و روات سرشناس شیعه به شمار می‌آمدند. این گروه وارت بخش عظیمی از میراث روایی شیعه در ساحت‌های مختلف فقهی، کلامی و اعتقادی بودند. برخی اصحاب و راویان احادیث امام صادق (ع) و امام کاظم (ع)، به سلک این فرقه درآمدند: «از عجایب است که هفت نفر از اصحاب اجماع از جمله: احمد بن محمد بن ابی‌نصر، جمیل بن دراج، حماد بن عیسی، صفوان بن یحیی، عثمان بن عیسی، یونس بن عبدالرحمن و عبدالله بن مغیره به وصف واقفه شناخته شده‌اند» (سبحانی، ۱۹۹۹: ۳۹۰).

از سوی دیگر گرایش این فرقه به مهدی بودن حضرت موسی کاظم (ع) و ادعای قیام ایشان در زمانی مشخص در آینده^۴ که از سوی بخشی از واقفیان مطرح شد، راه را بر رونق مباحث کلامی حول مهدویت گشود.^۵ این گروه اقدام به تألیف مکتوباتی کردند که اغلب الغیبه خوانده می‌شد. آنان در این راه روایات ائمه (ع) درباره اصل غیبت و نیز روایاتی را که به ادعای خود صریحاً یا ظاهراً بر غیبت و مهدویت امام کاظم (ع) تطبیق داشت، گردآوری کردند. لذا از این لحاظ نقش مهمی در معرفی این روایات بر عهده داشتند (صفری فروشانی، ۱۳۸۸: ۱۰).

آثاری را که درباره فرقه واقفه تألیف شده است، با توجه به رویکرد نوشتار حاضر می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: گروه نخست با نگاه تاریخی زمینه‌های شکل‌گیری، نمو و عقاید و آثار واقفه را مورد مطالعه قرار داده‌اند؛ در این گروه علاوه بر کتب عمومی فرقه‌شناسی، می‌توان از کتاب *تاریخ الاسماعیلیه و فرق الفطحیه، الواقفه، الدروز و النصیریه* که فصلی از آن به معرفی و نقد تاریخ و اندیشه‌های این فرقه اختصاص دارد (سبحانی، ۱۹۹۹: ۳۷۷-۳۹۴) و مقاله «دودستگی شیعیان امام کاظم (ع) و پیدایش فرقه واقفه» که به کنکاش در زمینه‌های شکل‌گیری این فرقه پرداخته است (بیوکار، ۱۳۸۲: ۱۹۵-۱۶۴)، نام بُرد. گروه دوم شامل آثاری است که به‌طور خاص مسئله مواجهه امام رضا (ع) با فرقه واقفه را مد نظر قرار داده‌اند. بهترین اثر از این گروه مقاله «امام رضا (ع) و فرقه واقفه» تألیف صفری فروشانی و بختیاری است (صفری فروشانی و بختیاری، ۱۳۹۱ الف: ۷۹-۹۸). آنها در فصل یازده کتاب *رفتارشناسی امام رضا (ع) و فرقه‌های درون شیعی نیز به بسط این موضوع پرداخته‌اند* (صفری فروشانی و بختیاری، ۱۳۹۱ ب: ۱۰۳-۱۲۸). آنچه این جُستار را از دیگر آثار ممتاز می‌کند، تلاش برای صورت‌بندی جدیدی از این مسئله است. اهتمام نوشتار پیش‌رو بر احصای همه عوامل دخیل در شکل‌گیری واقفه و مدعیات آنها و یافتن واکنش‌ها و پاسخ‌های امام رضا (ع) به آنها است.

تکوین فرقه واقفه

امام موسی بن جعفر (ع) در سال ۱۲۸ یا ۱۲۹ ه.ق. در قریه ابواء مکانی میان مکه و مدینه متولد شدند. پس از رحلت پدر بزرگوارشان به سال ۱۴۸ ه.ق. مسند امامت به ایشان تعلق گرفت. حضرت پس از ۳۵ سال زعامت و رهبری شیعیان، بنا به نقل‌های تاریخی

در سال ۱۸۳ ه.ق. در شهر بغداد و در زندان سندی بن شاهک از جهان رخت بر بستند (مفید، ۱۴۱۳: ۲۱۶). در پی این واقعه، جامعه شیعی با دو گزارش مختلف مواجه شد: گروهی گمان کردند ایشان هنگامی که نزد سندی بن شاهک در زندان هارون محبوس بوده‌اند، بر اثر [خوردن] خرما یا انگور سمی که یحیی بن خالد برمکی برای ایشان فراهم آورده بود، به قتل رسیده و امامت پس از ایشان به علی بن موسی الرضا [ع] رسیده است. این گروه قطعیه^۶ نامیده می‌شوند چراکه بر وفات موسی [ع] و امامت علی بن موسی [ع] قاطع بودند (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۸۹؛ نوبختی، ۱۳۵۵: ۷۹؛ شهرستانی، ۱۴۰۲: ۱۹۸).

در مقابل گروه دیگری از این مسیر منحرف شدند. این گروه که واقفه خوانده می‌شوند، درباره وفات حضرت، رجعت، قیام و مهدی بودن ایشان پنج قول متفاوت دارند:

۱. دسته نخست بر آنند امام (ع) زنده است و از زندان خارج شده، به زندگی مخفیانه خود ادامه می‌دهد تا روزی که قیام نماید و جهان را از عدل و داد پُر کند (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۸۹).

۲. «برخی کشته شدن او را انکار کرده، گفتند خداوند او را به نزد خود برده و به هنگام قیامت باز خواهد گشت» (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۹۰).

۳. گروهی گفتند: [امام وفات کرده] و بعد از وفات رجعت کرده و در مکانی مخفی شده است؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کند و گروهی از یاران موثقش او را می‌بینند و به دیدارش می‌روند» (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۹۰). این گروه به روایتی از حضرت صادق (ع) اشاره می‌کنند که می‌گوید: «فائم را از آن رو قائم می‌گویند که پس از مرگ برمی‌خیزد» (نوبختی، ۱۳۵۵: ۸۰).

۴. دسته چهارم بر آنند که «او وفات کرده در حالی که شباهتی با عیسی بن مریم دارد و در وقت قیامت باز خواهد گشت و زمین را سرشار از عدل و داد خواهد کرد» (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۹۰).

۵. گروهی دیگر گفتند ما نمی‌دانیم او در گذشته یا زنده است و هیچ‌کدام را تکذیب یا تأیید نمی‌کنیم: «اخبار بسیاری به ما رسیده است که بر مهدی بودن او دلالت

دارد و ما مجاز به تکذیب آنها نیستیم؛ اما از سوی دیگر اخبار دیگری مبنی بر وفات ایشان وجود دارد، همان‌گونه که اخباری مبنی بر وفات پدران ایشان وجود داشته است» (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۹۱).

زمینه پیدایش واقفه

پیدایش واقفه، مانند بسیاری فرق دیگر، معلول حادثه یا عامل منفردی نیست بلکه علل مختلفی دست‌به‌دست هم می‌دهند تا محیط مساعد رشد فراهم شود. تکوین واقفه دست‌کم بر دو عامل عمده استوار است: نخستین عامل، شبهات اعتقادی‌ای است که فضای فرهنگی جامعه زمانه امام موسی کاظم (ع) را برای پذیرش اندیشه مهدی بودن حضرت مساعد کرده بود. دومین عامل به طمع‌ورزی‌های مالی برخی وکلای امام (ع) بازمی‌گردد. انکار شهادت امام (ع) راه بر ادامه تمتع مالی از وجوهاتی که نزد ایشان بود هموار می‌ساخت. این دو، در کنار عوامل خرد دیگر، موجب شکل‌گیری و توضیح این فرقه شد.

۱. شبهات فرهنگی - اعتقادی

۱-۱. فعالیت‌های سیاسی امام کاظم (علیه‌السلام)

از طلیعه اسلام، امید به قیام قائم، با مختصات‌هایی که نبی اکرم (ص) برای مسلمانان مشخص کرده بودند، در میان مسلمانان، به‌ویژه شیعیان، امیدی زنده و پویا بوده است. هرگاه از سوی ائمه (ع) به اقتضای موقعیت زمانی اقدامی سیاسی - نظامی صورت می‌گرفت، جامعه شیعی قبل از هر چیز آن آرزوی دیرین را به یاد می‌آوردند که شاید زمانه قیام فرارسیده باشد. امام موسی کاظم (ع) در طول حیات خود به مخالفت علنی و بی‌پروا با حکومت بنی‌عباس می‌پرداختند. فعالیت امام (ع) در دو بعد سیاسی و اقتصادی که منجر به تشکیل ساختاری نسبتاً منسجم و حکومتی در دل حکومت بنی‌عباس شده بود، جوانه‌های امید را در دل جامعه شیعه روپاند تا پس از مدت‌ها انتظار، مهدی موعود قیام کند.

ارتباط مالی با وکلای امام (ع) در اقصی نقاط کشور و نظام جامع جمع‌آوری وجوهات از شیعیان از سویی و از سوی دیگر نبود امنیت برای توزیع وجوهات در میان

مستحقان به علت جو امنیتی حاکم بر جامعه، باعث می‌شود امام(ع) در برهه‌ای به تمکن مالی خوبی دست یابند. هنگامی که از یحیی بن خالد خواسته می‌شود کسی از آل ابی طالب را که اهل دنیا و طالب آن باشد، معرفی کند. او از علی بن اسماعیل برادرزاده امام(ع) نام می‌برد. علی بن اسماعیل در درگاه هارون به سعایت از عموی بزرگوار خویش برخاسته و در بیان وسعت ثروت امام(ع) می‌گوید:

یک نمونه از ثروت او این است که آبادی و زمینی به نام یسیره را به سی هزار دینار خریداری کرد. وقتی پول را آماده کرد فروشنده گفت این سکه‌ها را نمی‌خواهم، سکه‌های دیگری به من بده. او نیز دستور داد تا سکه‌ها را در خزانه‌اش ریخته، سی هزار سکه دیگر با همان وزن و اوصافی که فروشنده خواسته بود حاضر کنند (صدوق، ۱۳۸۰: ۱۳۸/۱).

جمع‌آوری اموال از سوی حضرت کاظم(ع)، به سبب برخورداری از تمتعات دنیوی نبود، که اگر چنین بود مورد سعایت اطرافیان دربار قرار نمی‌گرفت. نظام حاکم، ثروت امام(ع) را وسیله‌ای برای ازدیاد قدرت سیاسی — نظامی امام(ع) و گسترش معارف اهل‌البیت(ع) می‌دانست و از این‌رو چنین خبرهایی را برنمی‌تافتند.

نفوذ حضرت تا آنجا افزایش می‌یابد که محمد بن اسماعیل نزد هارون می‌گوید: «گمان نمی‌کردم در زمین دو خلیفه حکومت کند تا اینکه دیدم مردم برادرم موسی بن جعفر [ع] را خلیفه خوانده‌اند و بر او سلام می‌کنند» (همان، ۱۴۳/۱). گزارش مشابهی وجود دارد که در آن هارون امام(ع) را متهم می‌کند به اینکه در موازات حکومت مرکزی به جمع‌آوری مالیات از مردم پرداخته است (همان، ۱۵۹/۱). امام(ع) در مکالمه‌ای با هارون هنگامی که از ایشان تعیین حدود فدک خواسته می‌شود، به‌گونه‌ای این حدود را تعیین می‌کند که با محدوده حکومت هارون برابر می‌کند (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۵: ۳۴۵/۳؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۴۴/۴۸). این تعیین حدود نوعی مبارزه طلبی آشکار و حرکتی سیاسی به منظور احقاق حقوق ائمه(ع) به شمار می‌رود. جنبش امام(ع) تا آنجا پیش می‌رود که حتی در بین نزدیک‌ترین افراد به حکومت نیز یاورانی دارد؛ علی بن یقطین وزیر مقتدر هارون الرشید یکی از مجذوبین امام(ع) در بارگاه خلیفه وقت است.

در چنین فضایی است که احساس خطر از سوی حکومت باعث شد برای جلوگیری از ارتباط مؤثر امام(ع) با شیعیان، ایشان را محبوس کند. حضرت دو بار از سوی هارون زندانی شدند و در دومین بار بنا بر روایات مسموم شده، به شهادت رسیدند. مبارزه‌طلبی در برابر نظام حاکم و حرکت برای قیام علیه حکومت باعث این تصور شد که حضرت موسی‌الکاظم(ع) همان مهدی است که خود را برای قیام تجهیز می‌کند. بدین‌سان گروهی گمان کردند ایشان وفات نکرده بلکه از زندان هارون خارج و در محلی پنهان شده است و گروهی دیگر علی‌رغم اذعان به شهادت ایشان، منتظر بودند تا امام رجعت کرده، قیام را آغاز کند.

۱-۲. اخبار شهادت امام موسی‌الکاظم (علیه‌السلام)

یکی از دلایل محوری نمو واقفه که اندیشه مرکزی این فرقه مبنی بر وفات نیافتن حضرت موسی‌الکاظم(ع) نیز از آن نشئت می‌گیرد، نحوه وفات حضرت در زندان هارون‌الرشید است. عامه شیعیان بر آن‌اند که حضرت در ششم ماه رجب^۷ در حالی که پنجاه و پنج سال از عمر شریفشان می‌گذشت، در زندان به دست سندی‌بن‌شاهک مسموم شده و به شهادت رسیده‌اند (مفید، ۱۴۱۳: ۲۱۶)؛ اما دسته‌های مختلف واقفه این رخداد را انکار کرده، قائل به وفات نیافتن ایشان هستند.

طوسی در الغیبه (طوسی، ۱۳۸۷: ۹۹ - ۸۴) و صدوق در عیون اخبار الرضا(ع) (صدوق، ۱۳۸۰: ۲۱۷/۱ - ۱۹۱) روایات متعددی را دال بر وفات امام موسی‌کاظم(ع) جمع‌آوری کرده‌اند؛^۸ برخی روایات بر شهادت امام(ع) گواهی می‌دهند و گروهی بر وفات ایشان. برخی عامل شهادت را خرما می‌مسموم سندی‌بن‌شاهک دانسته، گروهی دیگر بر مرگ طبیعی امام در زندان باور دارند. شاید تنها عامل وحدت‌بخش به این روایات رخت بریستن امام(ع) از این جهان باشد، بدون اینکه با بررسی آنها بتوان به نقطه اشتراکی در کیفیت آن رسید. برای توجیه این تشتت می‌توان به دو دلیل اشاره کرد: نخست، اهتمام محدثان به جمع‌آوری هر خبری که بر رحلت امام(ع) صحه می‌گذارد. از آنجاکه اندیشه محوری بخش بزرگی از واقفیان وفات نیافتن امام(ع) بود، محدثان با جمع‌آوری احادیث مثبت این امر به مقابله با اصحاب این فرقه برخاستند. دومین دلیل، خفقان و فضای سرکوب دوران زعامت هارون‌الرشید است که راه را

برای نقل گزارش های مستقل از نحوه رحلت امام(ع) مسدود کرد. در نبود اخبار قطعی بازار شایعه رونق گرفت و عاملی شد برای رواج دیدگاه کسانی که قائل به حیات امام بودند.

شیوع روایتی از امام صادق(ع) مبنی بر اینکه: «او [موسی بن جعفر(ع)] مهدی قائم است، پس اگر سرش را از کوه به سوی شما غلطانند، باور نکنید چراکه او صاحب شما و قائم است» (اشعری قمی، ۱۳۶۰: ۹۰)، در کنار روایات دیگری همچون «سابعکم قائمکم»^۹ (شهرستانی، ۱۴۰۲: ۱۹۸) که در جامعه شیعی زمانه امام(ع) دهان به دهان می گشت، راه را بر تصور باطل مهدی^{۱۰} و قائم بودن حضرت گشود. علی بن ابی حمزه بطائنی که خود از سران این فرقه است، چنین سخنانی را به امام صادق(ع) منتسب می کند. او روایاتی به معصومان(ع) منتسب کرده که بر وفات نیافتن امام(ع) دلالت دارند؛ یکی از روایات معروف به نقل از حضرت صادق(ع) این است که: «اگر کسی به تو گفت این پسر مریض شده و آن شخص چشم او را بسته و غسلش داده و در قبر قرار داده و دستش را از خاک قبر تکانده است، او را تصدیق نکن» (طوسی، ۱۳۸۷: ۱۳۶).

حسن بن حسن ضمن پرسشی از امام(ع) تقاضا می کند نظرشان را درباره جانشین خویش بیان فرمایند؛ هنگامی که امام به جانشینی علی بن موسی(ع) اشاره می فرماید، راوی می گوید: «آقای من مرا از آتش برهان! چون امام صادق(ع) گفت شما قائم به امر هستید» (طوسی، ۱۳۸۷: ۱۰۸). امام(ع) در جواب بیان می کند: «هر امام در زمان خویش قائم است اما هنگامی که از دنیا رحلت کند وصی اش قائم خواهد بود». پرسشی که حسن بن حسن از امام(ع) می کند، گویی نمایی است از جو فکری زمانه و رسوخ این اندیشه که موسی بن جعفر(ع) همان مهدی موعود و قائم است. این اندیشه چنان فراگیر شده بود که هنگام وفات حضرت، حکومت، جسد مطهر ایشان را چندین روز بر پل بغداد نهاده و منادیان ندا سر می دادند: «این کسی است که رافضه گمان می کرد زنده است و نخواهد مرد، حال بنگرید که به مرگ طبیعی رخت از جهان بر بسته است» (طوسی، ۱۳۸۷: ۸۴؛ صدوق، ۱۳۸۰: ۲۱۱/۱). جدای از دلالت این روایت بر وفات حضرت، می توان آن را واکنشی تمسخرآمیز از سوی حکومت در مقابل کسانی دانست که امام را قائم آل محمد(ص) برمی شمردند.

۲. طمع‌ورزی مالی وکلای امام (علیه‌السلام)

امام صادق (ع) هنگام شهادت پنج نفر را به عنوان جانشین خود معرفی کرد؛ این پنج نفر عبارت‌اند از دو فرزندشان با نام‌های عبدالله، معروف به افطح و حضرت موسی الکاظم (ع)، محمدبن سلیمان والی بنی‌عباس در مدینه، همسرشان حمیده و خلیفه وقت منصور. راز وصایت به این مجموعه ناهمگن زمانی روشن می‌شود که منصور در نامه‌ای به سلیمان نماینده خود در مدینه دستور می‌دهد: «اگر امام فرد مشخصی را جانشین خود قرار داده است، او را بخوان و گردنش را بزن» (مدرسی، ۱۳۷۸: ۱۸۱). خفقان موجود در حکومت بنی‌عباس و سخت‌گیری‌های بی‌سابقه بر فعالان و حتی عامه شیعه‌مذہبان تا آنجا پیش می‌رود که گاهی اتهام زندیق بودن مجازات کمتری نسبت به اتهام شیعه بودن دربر دارد. در چنین هنگامه‌ای امام موسی کاظم (ع) برای برقراری ارتباط با شیعیان در اقصی نقاط جهان اسلام اقدام به تأسیس نهاد وکالت نمودند. این نهاد که برای نخستین بار به نحوی سامانمند به وجود آمده بود، زنجیره ارتباطی گسترده‌ای از وکلای ناحیه مقدسه را در سراسر جهان اسلام تشکیل می‌داد که همه با امام (ع) در ارتباط بودند و وجوهات شرعی و حقوق و واجبات مالی شیعیان را از آنان دریافت کرده و برای امام می‌فرستادند (مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۶: ۴۱).

این مجموعه مالی بزرگ علی‌رغم برکاتی که برای جامعه شیعه داشت، از جانب برخی وکلای خائن مورد سوءاستفاده قرار گرفت. در مدتی که امام (ع) در زندان هارون الرشید به سر می‌بردند، رابطه حضرت با وکلا قطع یا بسیار محدود شده بود؛ همین امر موجب شد مبالغ بسیار زیادی نزد نواب ایشان باقی بماند. با رحلت ناگهانی حضرت در زندان، برخی از آنان دست به خیانت زدند و با انکار درگذشت امام یا تصدیق نکردن وصی ایشان، حضرت ابوالحسن الرضا (ع)، از تحویل مبالغ و ادای دین خودداری کنند.

طوسی نقل می‌کند نخستین واقفیان، کسانی مانند علی بن ابی‌حمزه بطائنی، عثمان بن عیسی رواسی، حمزه بن بزیع، ابن مکاری، کرام خثعمی و دیگران، عهده‌دار اموال امام (ع) بودند که در ادای دین و بازگرداندن اموال خیانت کردند (طوسی، ۱۳۸۷: ۱۵۲). هم‌او قولی را از یعقوب بن یزید نقل می‌کند که طبق آن هنگام وفات امام، زیاد قندی ۷۰۰۰۰ دینار و عثمان بن عیسی رواسی ۳۰۰۰۰ دینار، به‌اضافه ۵ کنیز و منزل

مسکونی اش را در مصر که جملگی متعلق به امام بود، در اختیار داشتند (طوسی، ۱۳۸۷: ۱۵۴). حسین بن خراز درباره سفر خود به همراه علی بن ابی حمزه بطائنی می گوید: «علی بن حمزه با خود کالا و اموال حمل می کرد، به او گفتم: اینها چیست؟ گفت: اموال عبد صالح [ع] است که امر فرموده به فرزندش علی [بن موسی (ع)] برسانم؛ چون آن حضرت فرزندش را وصی خود قرار داده است» (صدوق، ۱۳۸۰: ۵۴). صدوق نقل می کند او بعد از وفات امام کاظم (ع) این مطلب را منکر شد و اموال را به رضا (ع) تحویل نداد (طوسی، ۱۳۸۷: ۵۵).

واقفه برای همراه کردن دیگر بزرگان با این فساد مالی و برای ساکت نگه داشتن ایشان، به آنان رشوه نیز پرداخت می کردند. یونس بن عبدالرحمن گواهی می دهد هنگامی که علی بن مروان قندی و علی بن ابی حمزه بطائنی با اعتراض او مواجه می شوند، پیشنهاد پرداخت ۱۰۰۰۰۰ دینار رشوه می دهند (طوسی، ۱۳۸۷: ۱۵۳؛ صدوق، ۱۳۸۰: ۲۲۶/۱). هر چند او این پیشنهاد را نمی پذیرد و دست رد به سینه ایشان زده، بر طریق مستقیم اهل البیت (ع) گام می نهد.

موضع امام رضا (علیه السلام) در مقابل واقفه

امام علی بن موسی الرضا (ع) به سال ۱۴۸ یا ۱۵۳ ه.ق. در شهر مدینه دیده به جهان گشودند^{۱۱} و در ۲۹ سالگی پس از وفات پدر بزرگوارشان، عهده دار مسند امامت شیعیان شدند. امام (ع) در این مسیر علاوه بر مشکلاتی که حکام عباسی بر ایشان تحمیل می کردند، با مخالفت گروهی از درون جامعه شیعیان نیز روبه رو شدند که گرد بیرق واقفه جمع شده بودند. با دقت در روایات و گزارش های رسیده، چنین به نظر می رسد که امام (ع) دست کم در هجده سال از دوران بیست ساله امامتشان (۱۸۳ - ۲۰۳ ه.ق.) با واقفه و شبهات آنها دست به گریبان بوده اند. در گزارشی تاریخی آمده است که امام رضا (ع) در مسیر حرکت از مدینه به مرو در سال ۲۰۱ ه.ق. در نزدیکی پل یا روستایی به نام اریق (اریک)، حوالی رامهرمز یا اهواز کنونی، با فردی مواجه می شوند که شبهات واقفه را مطرح کرده است (نک: صفری فروشانی، ۱۳۸۸: ۱۵).

امام رضا (ع) در رویارویی با اصحاب این فرقه، به مقتضای جنس شبهات، از روش ها و موضع گیری های متفاوتی استفاده می کردند. از جمله این روش ها می توان

اقدام برای بازپس‌گیری اموال، اطلاع‌رسانی و آگاهی‌بخشی به جامعه، مبارزه اجتماعی و عقیدتی و افشاگری علیه بزرگان واقفه را نام برد.

۱. بازپس‌گیری اموال

پیش‌فرض واقفه برای ردنکردن وجوهات شرعی به وصی امام موسی کاظم(ع)، باور به وفات نیافتن یا امید به رجعت ایشان در زمانی مشخص و نه‌چندان دور بود. ادعای واقفه بر دو فرض استوار است: ۱. موسی‌الکاظم(ع) زنده است و در جایی به زندگی مخفیانه ادامه می‌دهد؛ ۲. امام(ع) به دست ایادی حکومت در زندان به شهادت رسیده است، اما در زمانی نه‌چندان دور - و غالباً مشخص - رجعت خواهند کرد. نتیجه قهری هر دو فرض اعطای مجوز برای نگهداری اموال امام(ع) نزد وکلای ایشان بود.

در مقابل این رویکرد، امام رضا(ع) برای بازپس‌گیری اموال اقدام کردند. این اقدام واجد دو ویژگی است: نخست اینکه در صورت تحویل اموال به وصی شرعی موسی‌الکاظم(ع)، واقفه مجبور به پذیرش وفات ایشان می‌شوند و به این وسیله بر مدعای پیشین خود پشت می‌کنند و دیگر اینکه با افول منابع مالی، به‌طور ناخودآگاه از قدرت این گروه کاسته خواهد شد. از این‌رو اولاً امام رضا(ع) درصدد پس‌گرفتن همه اموال و وجوهات شرعی باقی‌مانده نزد واقفه برآمدند و ثانیاً از رسیدن اموال شرعی جدید به آنان جلوگیری کردند.

امام رضا(ع) در مکاتبه‌ای با برخی واقفیان از آنها می‌خواهند که آنچه از اموال پدر بزرگوارشان اعم از اثاث و کنیز و اموال در دست دارند، برای ایشان بفرستند؛ چراکه وصی حضرت مشخص شده و میراث او تقسیم شده است و دلیلی برای نگه‌داری از آن اموال وجود نخواهد داشت. در پاسخ، ابن‌ابی‌حمزه و زیاد قندی منکر اموال شدند، اما عثمان‌بن‌عیسی روای به امام رضا(ع) نوشت:

پدر تو زنده و قائم است و هرکس که به مرگ او معتقد باشد اهل باطل است و اگر می‌گویی بر مبنای اینکه او مرده است عمل کنیم، ایشان به من امر نکرده بودند که به تو چیزی بدهم. و اما درباره کنیزان، آنها را آزاد کرده و به عقد

از این رو برخی واقفیان مورد نفرین امام(ع) قرار می گیرند و امام(ع) از خداوند برای ایشان طلب فقر می کند (کشی، ۱۳۴۸: ۴۰۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۶۱/۴۸). این امر علاوه بر اینکه نشان می دهد واقفه به دلایل مالی این مذهب را برگزیده است، از رویکرد امام(ع) مبنی بر بازپس گیری اموال پرده برمی دارد.

۲. اطلاع رسانی و آگاهی بخشی به جامعه

۱-۲. امام را جز امام غسل نمی دهد

«الامام لا یغسله الا الامام من الائمة»؛ این عبارت فصل مشترک مجموعه روایاتی است که می گویند تغسیل و تجهیز امام را امام بعدی انجام خواهد داد.^{۱۲} با توجه به اینکه وفات حضرت موسی الکاظم(ع) در بغداد اتفاق افتاد و امام رضا(ع) در این زمان مقیم مدینه بودند و طبق برخی گزارش ها تغسیل و تجهیز امام موسی کاظم(ع) را سندی بن شاهک انجام داده است (نک: صدوق، ۱۳۸۰: ۲۱۷/۱ - ۱۹۱)، واقفه با استناد این واقعه به نفع موضع خود و ضد امامت علی بن موسی(ع) تبلیغ فراوانی می کردند. علی بن ابی حمزه، ابن سراج و ابن مکاری ضمن محاوره ای با حضرت رضا(ع)، مسئله تجهیز و تغسیل نشدن حضرت موسی الکاظم(ع) به دست ایشان را مطرح کرده، از این مطلب برای اثبات اعتقاد خود بهره بردند. امام رضا(ع) برای پاسخ به این شبهه به واقعه عاشورا اشاره کرده، فرمودند:

آیا علی بن الحسین(ع) امام بوده است یا خیر؟ [گروه سران واقفه] پاسخ دادند: امام بوده است، [امام رضا(ع)] فرمودند: وصی او چه کسی است؟ گفتند: علی بن الحسین [ع]، سپس فرمودند علی بن الحسین [ع] در [در هنگام شهادت پدرشان کجا بودند]، گفتند: در کوفه، نزد عبیدالله بن زیاد محبوس بوده است. امام [ع] فرمودند: از حبس خارج شده درحالی که شما نمی دانید. حال چگونه است درحالی که علی بن الحسین [در حبس بوده است] چنین نموده است، من که در حبس و اسارت نبوده ام [به طریق اولی] قادر به چنین عملی هستم (کشی، ۱۳۴۸: ۴۶۳).

کلینی در کافی از امام رضا(ع) روایت دیگری نقل می کند که مطابق آن، تغسیل و تجهیز پدرشان، حضرت موسی الکاظم(ع) توسط ایشان انجام شده است.

و شاء گوید: احمد بن عمر بود یا دیگری که گفت: به حضرت رضا (ع) عرض کردم آنها [واقفه که منکر امامت امام رضا (ع) و نیز منکر وفات پدرش هستند] با ما مشاجره می‌کنند و می‌گویند: امام را جز امام غسل نمی‌دهد. فرمود: آنها چه می‌دانند چه کسی او را غسل داده است؟ تو به آنها چه جواب دادی؟ عرض کردم: قربانت شوم، من به آنها گفتم: اگر مولایم بگوید، خودم او را در زیر عرش پروردگار غسل داده‌ام راست گفته است و اگر بگوید در دل زمین غسل داده‌ام راست گفته است. فرمود: این چنین نیست. عرض کردم پس چه بگویم؟ فرمود: به آنها بگو من غسلش داده‌ام. عرض کردم: شما غسلش داده‌اید؟ فرمود: آری (کلینی، ۱۳۷۷: ۲/۲۲۴).

آن‌گونه که از روایات برمی‌آید، عامل تغسیل و تجهیز امام موسی کاظم (ع)، حضرت رضا (ع) بوده است. قول صدوق در *عیون اخبار الرضا (ع)* نیز حائز اهمیت است. مطابق دیدگاه او «تغسیل و تجهیز امام، حق امام پس از او است و اگر دیگری اقدام به این کار کرده باشد، در صورت حضور امام مرتکب خطا شده است، نه اینکه نمی‌تواند و قدرت آن را ندارد» (صدوق، ۱۳۸۰: ۱/۲۱۲)؛ به عبارت دیگر این‌گونه نیست که دیگر افراد نتوانند امام را تغسیل و تجهیز کنند، بلکه این کار در صورت حضور امام بر ایشان اولی است تا بر دیگری.

۲-۲. وجود فرزند امام رضا (علیه‌السلام)

یکی از شبهات مهمی که واقفه علیه امامت علی بن موسی (ع) به کار می‌بردند، ادعای ناتوانی ایشان بر فرزندآوری بود. این شبهه زمانی قدرت گرفت که امام (ع) تا سال ۱۹۵ ه.ق.، یعنی در دهه پنجاه عمر خود، صاحب فرزندی نشده بودند. این دوران، هم‌زمان با اوج فعالیت‌های واقفه بود (صفری فروشانی، ۱۳۸۸: ۱۴). طوسی گزارشی را نقل می‌کند که در آن حسین بن بشار از امام رضا (ع) درباره امکان خالی بودن زمین از امام یا حضور دو امام به‌طور هم‌زمان پرسش می‌کند. امام (ع) هر دو حالت را رد می‌کنند. آنگاه حسین به طعن به ایشان می‌گوید که «دانستم که شما امام نیستید، چراکه فرزندی ندارید»؛ امام (ع) در جواب می‌فرمایند: «به خدا از روزگار چندی نخواهد گذشت که از صُلب

من فرزندی متولد خواهد شد و بر جایگاه [امامت] من خواهد نشست؛ حق را زنده و باطل را محو خواهد کرد»^{۱۳} (کشی، ۱۳۴۸: ۵۵۳). مدتی پس از این واقعه با تولد امام جواد(ع) وعده حضرت تحقق یافت و فرزندی که به تعبیر امام(ع) «مولودی پربرکت‌تر از او در بین شیعیان ما متولد نشده است» (کلینی، ۱۳۷۷: ۱۰۶/۲) متولد شد. به نظر می‌رسد یکی از دلایل استفاده از این توصیف برای امام جواد(ع)، اشاره به وضعیت واقعه پس از تولد ایشان باشد. به عبارت دیگر، برکت ولادت حضرت به از میان رفتن مهم‌ترین مستمسک واقعه در اثبات ادعای خویش و ادامه یافتن طریق ائمه(ع) بازمی‌گردد.

۳. مبارزه اجتماعی - سیاسی

۱-۳. طرد و لعن واقعه

امام رضا(ع) در مواجهه‌ای اجتماعی - سیاسی، پیروان واقعه را طرد و منزوی کردند. امام(ع) شیعیان را اکیداً از مجالست با واقعه برحذر می‌داشتند. در روایتی امام(ع) محمدبن عاصم را از این عمل نهی فرموده (کشی، ۱۳۴۸: ۴۶۵، مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۶۴/۴۸)، شیعیان را به دشمنی با ایشان سفارش کردند (طوسی، ۱۳۸۷: ۴۶۲)؛ از نظر امام(ع) واقعه «پریشان زندگی می‌کنند و زندیق خواهند مرد» (طوسی، ۱۳۸۷: ۴۶۱، بحرانی، ۱۴۱۳: ۱۲۵/۷)؛ «نه مسلمان‌اند و نه مؤمن، جزء کسانی هستند که آیات خدا را تکذیب می‌کنند» (طوسی، ۱۳۸۷: ۴۶۲)؛ ابن‌ابی عمیر از گروهی از اصحاب امام(ع) روایت می‌کند، ایشان در مقابل منکران وفات حضرت موسی‌الکاظم(ع)، چنین استدلال می‌فرمایند:

[واقعه] دروغ گفته‌اند، آنها به آنچه خداوند عزوجل به محمد [ص] نازل کرده است ایمان ندارند؛ چراکه اگر خداوند عزوجل به خاطر نیاز انسان‌ها به او، قصد داشت اجل کسی از انسان‌ها را تمدید کند، این عمل را برای رسول‌الله [ص] انجام می‌داد (طوسی، ۱۳۸۷: ۴۵۸).

علی‌بن‌عبدالله زبیری می‌گوید نامه‌ای به ابالحسن الرضا(ع) نوشته و در آن درباره واقعه پرسیده است؛ امام در پاسخ فرمودند: «واقفیان با حقیقت دشمنی دارند، بر گناه مقیم‌اند، هنگامی که بمیرند جهنم جایگاهشان خواهد بود که چه بد جایگاهی است» (کشی، ۱۳۴۸: ۴۵۶). همچنین امام(ع) به یحیی‌بن‌ابی‌عمران و اصحابش نوشتند: «در کار

احمد بن سابق واقفی - که خداوند لعنتش کند - نظر کنید و از او دوری بجویید» (کشی، ۱۳۴۸: ۵۵۲). این لعنت امام(ع) بر واقفیان و فرمان به پرهیز از مجالست با ایشان موجب هدایت اصحاب شد و موج فرهنگی بزرگی علیه این فرقه به وجود آورد. یونس بن عبدالرحمن می‌گوید:

پس از مرگ علی بن ابی حمزه واقفی بر امام رضا(ع) وارد شدم، فرمودند: «علی بن ابی حمزه» داخل جهنم شد» آنگاه فرمودند: «آگاه باش! از او در قبر درباره امام پس از پدرم، موسی بن جعفر، پرسش نمودند؛ گفت پس از او نمی‌شناسم! پس ضربه‌ای در قبر به او زده شد و آتش او را فراگرفت» (کشی، ۱۳۴۸: ۴۴۴؛ مجلسی ۱۴۰۳: ۲۴۲/۶).

نیز امام(ع) درباره ابن ابی حمزه، ابن مهران و ابن ابی سعید که از گروه واقفه بودند، فرمود: «گمراهی کسی که گمراه شده، هنگامی که تو هدایت شده باشی، ضرری به تو نمی‌زند، آنان پیامبر خدا را تکذیب کردند و فلانی و فلانی را تکذیب کردند و جعفر و موسی(ع) را تکذیب کردند و اما برای من پدرانم اسوه هستند» (کشی، ۱۳۴۸: ۴۰۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۶۱/۴۸).

در پرتو این مبارزه است که علی بن جعفر بن محمد، عموی امام رضا(ع) پس از شهادت ایشان در مقابل یکی از واقفیان می‌ایستد و ضمن دفاع از امامت علی بن موسی(ع)، فرد واقفی را با لفظ «شیطان» خطاب می‌کند (کشی، ۱۳۴۸: ۴۲۹؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۶۳/۴۷).

۲-۳. افشاگری

یکی از مدعیات واقفه رجعت حضرت موسی الکاظم(ع) در زمانی مشخص بود. با فرارسیدن آن زمان و رجعت نکردن امام(ع)، کذب ادعای این گروه آشکار می‌شد. امام رضا(ع) در مواجهه با سران این فرقه ضمن یادآوری ادعاهای ایشان به افشاگری در خصوص کذب آنها پرداختند و تناقضات موجود در عقاید، گفتار و رفتار واقفه را برملا کردند. دست‌کم در یک موضع امام(ع) با اشاره به ادعای علی بن ابی حمزه بطائنی در مورد رجعت حضرت موسی الکاظم(ع) و عدم وقوع این اتفاق توجه عامه مردم را به کذب این ادعا معطوف کردند.

آیا او همان کسی نیست که روایت می‌کرد سر مهدی را برای عیسی بن موسی هدیه می‌برند که او از یاران سفیانی است و می‌گفت ابوابراهیم [امام موسی الکاظم(ع)] تا هشت ماه دیگر باز می‌گردد؟ آیا بر آنها کذب او معلوم و روشن نشده است؟ (طوسی، ۱۳۸۷: ۱۶۱)

۴. خرق عادات

در جوامع روایی گزارش‌هایی وجود دارد که اتباع واقفه در مواجهه با علم امام(ع) به غیب، بر حقانیت ایشان صحه گذاشته و از سلک وقف بر امام موسی الکاظم(ع) درآمده‌اند. در کنار این روایت‌ها، تک‌گزارش دیگری وجود دارد که در آن فردی از واقفه با «ستاره‌بینی» بر امامت علی بن موسی(ع) وقوف یافته است. در این گزارش از ابو حلال سجستانی نقل شده است: «هنگامی که واقفی بودم به ستارگان نگاه کردم و به این نتیجه رسیدم که کاظم [ع] از دنیا رفته است، لذا از واقفه جدا شدم و امامت رضا [ع] را پذیرفتم» (نک: بیوکار، ۱۳۸۲: ۱۸۶). اگر بتوان به دلیل ساختار خاص نقل‌های مبتنی بر ستاره‌بینی، از این گزارش چشم پوشید، تواتر روایات گروه نخست و کثرت گزارشگران آن می‌تواند این سنخ را قابل اعتنا سازد. در یکی از این روایت‌ها احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی می‌گوید:

من از واقفه بر موسی بن جعفر [ع] بودم و در امامت امام رضا [ع] شک داشتم. به او نامه نوشتم تا مسائلم را بپرسم؛ اما هنگام نوشتن [نامه تعدادی از] سؤالات مهم خود را فراموش کردم. پاسخ جمیع آن مسائل آمد. امام رضا [ع] نوشته بودند: نوشتن سؤالات مهم خود را فراموش کرده بودی. پس آگاه شدم و بصیرت پیدا کردم (راوندی، ۱۴۰۹: ۶۶۲/۲؛ طوسی، ۱۳۸۷: ۱۶۴؛ کشی، ۱۳۴۸: ۵۸۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۶-۳۸ و ۲۹۳/۷۰).

هم‌او نقل می‌کند که نامه‌ای به حضرت نوشته و در آن به قصد پرسیدن برخی پرسش‌ها اجازه ملاقات خواسته است. امام در جواب نامه به تمام پرسش‌های او پاسخ دادند، بدون اینکه ذکری از آنها رفته باشد (صدوق، ۱۳۸۰: ۵۱۴/۲-۵۱۳). با این اتفاق او از واقفه جدا شده و به جمع مریدان امام(ع) پیوسته است.

در گزارش دیگری جعفر بن محمد بن یونس از تجربه‌ای مشابه با احمد بن احمد سخن می‌گوید:

گروهی با نامه‌های خود به خانه امام رضا(ع) آمدند. در هر نامه مسئله یا مسائلی نوشته شده بود. در بین آن گروه یک مرد واقفی بود. نامه‌ها جمع‌آوری و نزد امام برده شد، پاسخ همه نامه‌ها جز نامه آن مرد واقفی آمد. از مرد واقفی پرسیدم: چرا نامه‌اش بی‌پاسخ ماند؟ گفت: ابوالحسن الرضا(ع) مرا نمی‌شناسد و تاکنون مرا ندیده است که بدانند من واقفی‌ام. همچنین گروهی که همراه آنان به خانه امام(ع) وارد شدم نیز چنین اطلاعی ندارند. پس از این اتفاق فرد واقفی از مسیر خویش توبه کرده، به امامت امام رضا(ع) اقرار می‌کند (خصیبی، ۱۴۱۱: ۲۸۸، حسینی قزوینی، ۱۴۲۸: ۳۰۹/۶-۳۰۸).

این تجارب، منحصر به گزارش‌های پیش‌گفته نیست. طوسی از برخی سران واقفه یاد می‌کند که پس از رؤیت مسائل مشابه از امام(ع)، از مذهب خود دست کشیده‌اند. عبدالرحمن بن حجاج، رفاعه بن موسی، یونس بن یعقوب، جمیل بن دراج، حماد بن عیسی، حسن بن علی بن وشاء از این گروه‌اند (طوسی، ۱۳۸۷: ۱۶۳).

نتیجه

دوران امامت حضرت علی بن موسی الرضا(ع) از لحاظ به وجود آمدن فرق شیعی دوران پراهمیتی است. گروهی از رجال سرشناس شیعی ضمن انکار وفات یا قول به رجعت امام موسی کاظم(ع)، ایشان را مهدی و قائم دانستند. پیدایش این فرقه که به واقفه مشهورند، معلول چند علت است که مهم‌ترین آنها فساد مالی برخی وکلای امام کاظم(ع) است. این گروه با انکار وفات ایشان می‌توانستند وجوهات شرعی را جمع‌آوری کرده، به نفع خود مصادره کنند. افزون بر این علت، مبارزات نسبتاً آشکار و علنی امام موسی کاظم(ع) علیه بنی‌العباس راه را بر تئوری «مهدی» بودن ایشان گشود. هرچند واقفه عمر کوتاهی داشت اما در دوران بروز و جلوت خود توانست مسیر امامت حضرت رضا(ع) را با ناهمواری‌هایی مواجه سازد. امام(ع) با همه ابزارهای ممکن و مشروع با این فرقه مقابله کردند. در وهله نخست بخش ناآگاه و فریب‌خورده

جامعه، مورد نظر امام(ع) قرار گرفت؛ در این مرحله ایشان از طریق «اطلاع‌رسانی و آگاهی‌بخشی به جامعه» خصوصاً در دو بخش تغسیل جنازه پدر بزرگوارشان و فرزندآوری خودشان آگاهی‌بخشی کردند و در وهله بعد روش «مبارزه اجتماعی و عقیدتی» را در پیش گرفتند. ایشان پیروان واقفه را طرد کردند و شیعیان را از مراوده با این گروه زندهار دادند و با تشویق بزرگان شیعه به مناظره و ردیه‌نویسی، با این گروه به مقابله برخاستند. همچنین امام(ع) تناقضات موجود در عقیده، گفتار و رفتار واقفیان را افشا کرده و اکاذیب آنها را برملا فرمودند. در کنار این اقدامات، برخی کرامات و خوارق عادات امام(ع)، گروهی از واقفیان را متنبه ساخت و هدایت شدند. همچنین نباید از فشار اقتصادی امام(ع) بر واقفه چشم پوشید. حضرت با بازپس‌گیری اموال امام موسی کاظم(ع) که نزد این گروه مانده بود، توان اقتصاد واقفه و به تبع آن توان جذب نیروی جدید را کاهش داد.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای مصادر روایات اهل سنت با این مضمون نک: حسینی میلانی، ۱۳۸۹: ۴-۴۳.
۲. «واقفه» در منابع فرقه‌شناسی واجد دو معنای عام و خاص است: در معنای عام عبارت است از ایستادن و توقف کردن بر هر یک از ائمه اثنی عشریه(ع) - به استثنای امام زمان(ع) - اما در معنای خاص به «آن گروهی که بر امام موسی کاظم(ع) توقف نموده و معترف به امامت فرزندش علی بن موسی الرضا(ع) نبوده‌اند» (سیحانی، ۱۹۹۹: ۳۷۹) اطلاق می‌شود. هنگامی که این واژه به نحو مطلق استعمال شود صرفاً به کسانی که بر امام کاظم(ع) توقف کرده‌اند اطلاق می‌شود. این فرقه را با نام‌های دیگری نظیر موسویه و ممتوره نیز خوانده‌اند. «این فرقه را موسویه می‌نامند به دلیل اینکه منتظر موسی بن جعفر هستند» (بغدادی، ۱۹۸۸: ۶۳)؛ و ممتوره (= باران خورده) می‌خوانند زیرا در جریان مناظره‌ای میان علی بن اسماعیل میثمی و یونس بن عبدالرحمن، درحالی که بحث شدت می‌گیرد، طرف قطعیه رقیب را با عنوان سگ باران خورده نواخت (اشعری، ۱۳۶۰: ۹۲ و نوبختی، ۱۳۵۵: ۸۲). کنایه از اینکه همچون سگان باران خورده بسیار متعفن بوده و هرچه بیش تر تکان بخورند، نجاست بیش‌تری را منتشر خواهند کرد.
۳. شیخ طوسی محدث و رجالی سرشناس سده چهارم ه.ق. که در روزگار خود از پیروان واقفه کسی را نمی‌یابد (طوسی، ۱۳۸۷: ۸۱) از متن کتاب الغیبه للحجه برمی‌آید که این کتاب بین سال‌های ۴۴۴ تا ۴۴۷ به نگارش در آمده باشد.
۴. مثلاً علی بن ابی حمزه بطنانی قائل به بازگشت امام(ع) تا هشت ماه بعد بود (طوسی، ۱۳۸۷: ۱۶۱).
۵. علی‌رغم اینکه در کتب رجالی، روایات برخی از ایشان به علت واقفی بودن توثیق نشده است، اما روایاتی که از سوی ایشان در مورد غیبت وارد شده است، مورد توجه نویسندگان کتاب‌های الغیبه

- قرارگرفته است، مثلاً نعمانی برخی از این روایات را در کتاب *الغیبه* نقل می‌کند.
۶. برخی قطعیه را معادل اثنی‌عشریه می‌دانند (بغدادی، ۱۹۸۸: ۶۴ و شهرستانی، ۱۴۰۲: ۱۹۸)؛ به عبارت دیگر می‌پندارند همه کسانی که قائل به امامت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) هستند، لاجرم قائل به هر دوازده امام خواهند بود. در حالی که به وضوح وجود فرق متفاوت پس از امام این نگرش را رد می‌کند.
۷. نقل قولی دیگر مبنی بر وفات حضرت در ۲۵ ماه رجب نیز وجود دارد که مبنای تقویم رسمی ایران قرار دارد.
۸. طوسی درصدد نیست تا با بیان این روایات، وفات امام موسی کاظم (ع) را اثبات نماید، بلکه به عقیده او وفات حضرت قولی مشهور و متواتر است، به نحوی که وفات هیچ‌یک از آباء ایشان به این اندازه از شهرت نرسیده است (طوسی، ۱۳۸۷: ۸۳).
۹. هفتمین نفر از شما قائم خواهد بود.
۱۰. صدوق از امام صادق (ع) روایتی نقل می‌کند که در آن تمام ائمه (ع) مهدی خوانده شده‌اند: «در میان ما دوازده مهدی وجود دارد که شش نفر از ایشان رفته و شش نفر دیگر باقی مانده‌اند و خداوند در مورد ششمین نفر آنچه را دوست دارد انجام می‌دهد» (صدوق، ۱۳۸۰: ۱۳۱/۱) به نظر می‌رسد در این روایت و روایات مشابه مهدی اسمی عام و به معنای هدایت‌شده باشد.
۱۱. قول مشهور ۱۴۸ هجری قمری یعنی مقارن با سال وفات امام صادق (ع) است. در عین حال صدوق میلاد امام (ع) را سال ۱۵۳ می‌داند (صدوق، ۱۳۸۰: ۳۴/۱).
۱۲. برای مشاهده مجموعه‌ای از این روایات نک.: کلینی، ۱۳۷۷: ۲۲۴/۲.
۱۳. برای مشاهده روایاتی دیگر با همین مضمون به اصول کافی، باب الاشارة و النص علی ابی جعفر الثانی (ع). مراجعه کنید نک.: کلینی، ۱۳۷۷: ۱۰۳/۲ - ۱۱۲.

منابع

- ابن شهر آشوب، ابو عبدالله محمد بن علی (۱۳۷۵). *مناقب آل ابی طالب*، نجف الأشرف: مطبعه الحیدریه، الطبعة الاولى.
- اشعری قمی، ابو خلف سعد بن عبدالله (۱۳۶۰). *المقالات و الفرق*، تصحیح: محمد جواد مشکور، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- بحرانی، سید هاشم (۱۴۱۳). *مدینه معجز الائمة اثنی عشر و دلائل الحجج علی البشر*، تحقیق: عزت‌الله مولایی، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه، الطبعة الاولى.
- بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر (۱۹۸۸). *الفرق بین الفرق*، دراسه و التحقیق: محمد عثمان الخشت، بیروت: مکتبه ابن سینا، الطبعة الاولى.
- بیوکار، محمد علی (۱۳۸۲). «دو دستگی شیعیان امام کاظم (ع) و پیدایش فرقه واقفه». ترجمه: وحید صفری. *مجله علوم حدیث*. شماره ۳۰، ص ۱۹۵-۱۶۴.
- حسینی قزوینی، محمد (۱۴۲۸). *موسوعه الامام الرضا (ع)*. قم: مؤسسه ولی‌العصر للدراسات الاسلامیه.

- حسینی میلانی، سید علی (۱۳۸۹). *الامام المهدي (عج)*، قم: مرکز الحقائق الاسلامیه، الطبعة الاولى. خصیسی، ابو عبداللّه حسین بن حمدان (۱۴۱۱). *الهدایه الکبری*، بیروت: مؤسسه البلاغ، الطبع الرابع. راوندی، قطب الدین (۱۴۰۹). *الخرائج و الجرائح*، قم: مؤسسه الامام المهدي (ع)، الطبعة الاولى. سبحانی، جعفر (۱۹۹۹). *تاریخ الاسماعیلیه و فرق الفطحیه، الواقفه، الدرود و النصیریه*، بیروت: دارالاضواء، الطبعة الاولى.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۴۰۲). *الملل و النحل*، تحقیق: علی حسن فاعور، بیروت: دارالمعرفه، الجزء الاول.
- صدوق، ابو جعفر محمد بن علی ابن بابویه قمی (۱۳۸۰). *عیون اخبار الرضا (ع)*، ترجمه: علی اکبر غفاری و حمیدرضا مستفید، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول، جلد ۱ و ۲.
- صفری فروشانی، نعمت اللّه (۱۳۸۸). «فرقه های درون شیعی دوران امام رضا (ع)» *طلوع*، سال هشتم، شماره ۲۸، ص ۲۰-۳.
- صفری فروشانی، نعمت اللّه، بختیاری، زهرا (۱۳۹۱ الف). «امام رضا (ع) و فرقه واقفه»، *پژوهش های تاریخی*، شماره ۱۴، ص ۷۹-۹۸.
- صفری فروشانی، نعمت اللّه، بختیاری، زهرا. (۱۳۹۱ ب). *رفتارشناسی امام رضا (ع) و فرقه های درون شیعی*، مشهد: انتشارات قدس رضوی، چاپ اول.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷). *کتاب الغیبه*، ترجمه: مجتبی عزیزی، قم: انتشارات مسجد جمکران، چاپ دوم.
- کشی، محمد بن عمر (۱۳۴۸). *رجال کشی*، تصحیح: حسن مصطفوی. مشهد: دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد.
- کلینی، ابی جعفر محمد بن یعقوب (۱۳۷۷). *اصول کافی*، ترجمه: سید جواد مصطفوی، تهران: گلگشت، چاپ دوم، جلد دوم.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳). *بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار ائمه الاطهار (ع)*، بیروت: مؤسسه الوفاء، طبع الثاني.
- مدرسی طباطبایی، سید حسین (۱۳۸۶). *مکتب در فرآیند تکامل*، ترجمه: هاشم ایزدپناه، تهران: انتشارات کویر، چاپ دوم.
- مدرسی، محمد تقی (۱۳۷۸). *امامان شیعه و جنبش های مکتبی*، ترجمه: حمیدرضا آذیر، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ دوم.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۱۴۱۳). *الارشاد فی معرفه حجج اللّه علی العباد*، قم: دارالمفید، الطبعة الاولى، جزء الثاني.
- نویختی، حسن بن موسی (۱۳۵۵). *فرق الشیعه*، تعلیق: سید محمد صادق بحرالعلوم. نجف الاشرف: المطبعة الحیدریه.